

سال چهل و یکم ۲۸۲

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸م

در خراسان شایسته اند و در کتاب مذکور غیره نسبتهای کذب بسیار بحضرت رسول داده اند و همچنین نصاری بتبعیت از کثیش و خلیفه و پاپ جمیع ادیان بخردین خویش را باطل و پیروان آنها را اهل جهنم دانسته و در حق حضرت رسول هزاران نسبتهای فاسده دادند چنانکه کتاب میزان الحق شاه حاضر است علی تقلید از علما فقط در فروع دین روایت و علما نیکه مقلد انام اند باید مصداق حدیث ما ثور و اما من کان من العلماء اصناما لیدینه حافظ نفسه فحاشا له واد مطیعاً لامر سولاه فلعوام ان یقلدوه پسند و این ارباب عظام که زرعی چند از قماش بیخس بر سیمیه خود را بنوازی برای آستانه افتخار نموده بر غیر خود آرا می بکنند و در این اوقات ریاست نظایره را حفظ اند مال خود را و اموال مردم را نیز مال خویش می شمارند و مطیع اند هوی را و مخالف اند امر سولی را و صد هزار مکر و حیله برای اکل اموال انام نموده نام آرا خدعه و حیلله شرعی می گذارند و چون ذیل کلام بانمقام رسید نایب السلطنه خطاب باخوند کرده گفت ای حاجی ملا علی نزدیک است مرا بانی کنی حال بس است و برای صرف ناما را برودید و آخوند نزد اجاب گفت صرف خدا کردند و بعد از اداء نماز ظهر فرمایش حاجی آورده گفت آقا میرزا ابو الفضل را حواشند و آخوندش هزاره رفت و اذن جلوس یافته نشست نایب السلطنه گفت امیرزا ابو الفضل حاجی ملا علی اکبر جمیع ناما را فاسد و ضایع خواند و معجزات انبیا را نیز رد کرد آقا میرزا ابو الفضل گفت اما علما بس حیلله و تدویر برای اکل اموال انام کردند که خدا ایشان را سوا نموده و اما در باب معجزات انبیا هرگز مقصود جناب آخوند چنین نبود که سلب قدرت از انبیا کنند بلکه منزلت ایشان است که انبیا معجزه را جنبه و برهان خویش قرار ندادند نایب السلطنه پرسید پس دلیل حقیقت ایشان چیست میرزا ابو الفضل جواب داد جمیع اخبار و آیات دلیل نظور ایشان است اگر باور ندارند

بفرمایند

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ق

۱۸ م

دارید و حاجی آخوند آخوند سخن کرده گفت ایحضرت والا اولاً اینکه فرمودید ما در صد قتل و استیصال اینک  
 نیستیم و ما خطه فرایند چهل سال است دولت ملت مقدر بر این قیام با خدا این نور الهی نمودند  
 در روز بروز هشتاد و شش بیشتر دشوگنش قویتر گشت و حال بشاعر ضعیفیم محال است که این ندهد  
 بخوابد فرضا آنچه از این ملاحظه در طهرانند افضل آید فرودین دکاشان و قم و صفهان و عراق بعد از شیراز  
 و یزد و کرمان و تهرات ایالت خراسان و در بجان و آذربایجان و گیلان و مازندران و سایر بلاد  
 ایران نمودار بنظر آنست و بالفرض هرگاه تمامت جمعیت کثیره اهل بهار در ایران بقتل با عریض  
 و مصروفی که و فقارت و بند و ارد و چه خواهید کرد و لذامشت و سی بی اثر را تحمل نگیند و بشین بند  
 که این ملاحظه هرگز بحال ریاست سلطنت نیستند تا مانند نخلت با نسبت با مبراطور چنان فدا کنند  
 اگر با نسبت با محضرت پادشاهی قصد سونی داشتیم چون در همه حاجتی در اندرون شاهی ممکن است  
 از ما پیشند ما چار بارت بعمل میگردیم چنانکه از همین وقته حایه بشکایک محمد نواز اقدام کرد و تا  
 سید صادق بشما نوشت در همان ساعت اولی خبر داشتیم و چون از خود مطمئن بودیم پنهان نشیم  
 و موجب اقدامات دوره سابق نیز خود شاشید به زیر چون تمامت بزرگان این ملاحظه را کشید  
 زمام کار بدست جهال افاد و از مردم جا بل اینگونه اقدامات بعید نیست تا استیصال بقدر  
 کلام ویز کرده گفت راست بگوئید اگر سید شیرازی را نیک شند کار با بیجا میرسد آخوند گفت  
 با اینکه خود دانسته و بی برید پس چرا بصد و او نیست این ملاحظه سید شایسته گفت استغفر  
 ما این خیال قتل این ملاحظه را ندانیم بلکه چنانکه مکرر گفتم برای فتنه و فساد و مقامات و محاربات  
 که قبلاً از بابی ما بر روز کرده سلب اطمینان دولت شده و از شما مطمئن نیست چنانکه شما نیز از او  
 اطمینان ندارید و شما نباید ازین رهگذر مکرر شوید و دولت میخواهد راهی برای اطمینان فکر خود نیز

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸ م

انصاف بگردد خوانند و بد که سید زرگوار فرزند امام بود و چندین هزار نفوس را چنان نصیبه فرزند و تربیه نمود که کل بصفات آنه متصف گشتند از جمله علامه علی باقر شری بود که هشت هزار بیت بسبک آیات در معنی آنه تصحیح و شرح برقل بود نه زشت و عده کثیر از علمی معروف دست از ریاست ظاهر کشیدند و جان مال و عیال را فی سبیل آنه فدا نمودند انصاف بید اگر نفسی بدینی از ادیان متدین نباشد ولی متصف بعضی از صفات آنه گردد فی مثل خود و گرم از دنیا شود و خویش را کریم خواند اما در آن نیکه میش نماید پس سیکه از هر جهت متصف بصفات آنه است برگزیده یکی از صفات آنه را بخودش نسبت دهد چگونه توان گفت ادعای الوهیت نمود درین هنگام عهده آنه خان پیشخدمت باشی نائب السلطنه و والی گیلان پرسید پس چرا حضرت خاتم النبیین خود را بدین نام نامید آقا میرزا ابوالفضل در جواب گفت اسماء تمام انبیاء است آنه بود حضرت ولایت تاب که خود را عجدی از عجمه خاتم انبیا فرمود و در جمله شقیقه ندای اما حنان اما منان اما دیان اما رحمن اما رحیم اما غفار اما استغفار اما فائق الهیوت و الاض بر کشید گذشته از آنکه این امور چون نامشان که سید علی محمد بود عدد ابارت یکی است از این رو خود را باین نام خواند در این مقام نائب السلطنه روی بود بر نظام بسیار حضا کرده گفت فی الحقیقه کلمات ایند لافه عجیب است و مردم و سخن اند که گوش بکلماتشان میدهند پس از جای برخاسته گفت شما الحال برید و ایشان نزد اجاب آمدند و بعد از ظهر این روز طاهرها محمد ابادی یزدی در منفه بین ایند لافه را که باقی کشید و دستار و عبا میسند در مسجد شاه بشیال ترسل و تخریر مکاتیب استتفال و نزد عاتق امام باین نام استمار داشت غلامان و گماشتگان دولتی گرفتار کرده آوردند و نائب السلطنه

سال چهل و یکم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

مبلغین مقرر شد که ناچار اولاً بايد خود را تبليغ کرده نرکيه و تصفيه شوند انگاه بعد ايت ديگران  
 پردارند و از اين رو قيام تبليغ سبب ميشود که مردم خود را بصفت الله متصف نموده ترفيات عالمه  
 يابند شاهزاده پرسیه که ایشان چه مقامی را اذعان دارند ملا رضا گفت اين نام انام است  
 و اين طور ظهور است و حاجی آخوندی بحال چنین گفت ايشا هزاره چنانکه بيدارند در هر مثنی  
 صوفی است و ملا رضا صوفی اين طائفه است و علونمود اما بنده عرض میکنم چنانکه از قبل خبر  
 دادند که بعد از ظهور حضرت قائم رجعت حسين ميشود حال ظهور حسين ميشود نائب السلطنه گفت  
 چگونه ایشان چنین ادعا توانند و حال آنکه میان ایشان و حضرت حسين هزار و دويست سال  
 فاصله است و پدر و مادر آنحضرت و والدين ایشان جدا است حاجی آخوند گفت حضرت  
 رسول فرمود منم موسی و حال آنکه میان ایشان و حضرت موسی دو هزار و کسری سال فاصله بود  
 و ایشان از قریش و حضرت موسی از بنی اسرائيل بود و نیز چگونه فرمود منم عیسی و حال آنکه  
 ششصد سال و کسری مابینشان فاصله بود و ایشان از بعد الله و آمنه و حضرت عیسی از  
 روح القدس و مریم بودند و نیز فرمود منم آدم منم نوح منم ابراهيم و حال آنکه والدينشان معلوم است  
 چهل سال هم در میان خلق بودند و اینگونه ادعا بنمودند پس معلوم ميشود که منظورشان محمل و  
 زمان دشمنان جیدانیه نبود بلکه نظر بکفایت انبیا داشتند که قوت و قدرت باطنیه  
 و احاطه در جمیع علوم اولین و آخرین و مافی السموات و الارضین و بر بانی که تمامت خلق  
 ایشان مثل آن نتوانند یعنی آیات و خطب مناجات است و همه از حضرت ختمی مرتبت  
 ظاهر شد اما هيکه گفتيم علوم گویند چرا حضرت ساعت سازی یا آهن کوبی یا بخاری و غیر  
 نمیدانست چه که علوم ظاهره شان مخوفین انبیا است و چون بروج ابیانی و شاطردخانه

# سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸

که شما قائم میدانید آیا احکام قرآن را ترویج کرد و یا احکامی جدید آورد و ملا رضا گفت حضرت  
دب اعلیٰ و جمال ایسی هر دو دارای مقام ولایت مطلقه و البته صاحب احکام و قوانین جدیدند  
او امر و نواهی تازه فرمودند شاهزاده از نماز روزنه و غسل عینیه آنچه خواست پرسید و ملا محمد  
رضا همه را بنام و کمال بیان کرد شاهزاده بعدی بمیرزا ابوالفضل نموده گفت مگر نه حضرت رسول  
مکرر فرمودند انا خاتم النبیین و جلالتنا حلال الی یوم القیمه و حرماننا حرام الی یوم القیمه میرزا جواب  
گفت اولاً مفسر این حدیث حدیثی دیگر است که فرمودند اذ اقام اقام قائم قامت القیمه چون  
مراد از یوم القیمه بمفاد این حدیث یوم قائم میباشد مفهوم احادیث مذکور نیز تقصید اغلاقی  
ندارد و اما در خصوص کلمه خاتم النبیین بنا که اولیت که با آدم بود در حق حضرت رسول  
صادق است آخرت هم در باره ایشان صحیح است و آنست که فرمود کنت نبیا و الا ذم بنی  
الما و الطمین اگر بفرمایند منم خاتم نبی است و از این دو جناب ولایتی است در بابت حضرت  
ختمی بر نبوت فرمود الی تم لما سبق و افصح لما استقبل سابق که معلوم و مشخص است و با جا  
مستقبل هم بدان هیچ بابت بیاید در این مقام نائب السلطنه سؤالات را چه بمائیل  
این امر را بریده آغاز منظور اصلی خود نمود چنین گفت حال اگر ما بنحو ایهم با هم صلاح کنیم بنوعیکه  
طرفین از یکدیگر مطمئن باشیم چه باید کرد ایشان جواب دادند که چنانکه مشروطه مفضلانیم  
در باره دولت ابدان نظر و قصد و غرضی نداریم و مفدا لک آنچه موجب اطمینان شما میشود بفرمایند  
تا معمول داریم شاهزاده گفت دولت در چیز از شما میخواهد یکی حضور شخصی که تازه از عکا آمد و  
اینست لکن چنین باور کرده فریفته شدند که غوغا و آشوب بر آنجاخت و بگریز آنکه جانان را  
با شما سازند و اگر چه شما برای حیات و قضیاتی که قبلاً از دولت دیده اید در قبول



سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸م

مذامد و طیفه هاشم بن است که حاضر شود شاهزاده گفت بی اگر بیاید و دو یا سه مجلس ملاقات شده  
طرفین نوشته بسیاریم که سبب اطمینان گردد بسیار لازم و مفید است حاجی آخوند گفت  
اگر در طهران برقرار باشند همین است که حضرت و آقا فرمودند ولی از شهر رفتند ملاقات گفت  
هنوز رفتند و در شب قبل بخانه دامادم معمان بودند ولی برای همین گفتند که در شهر بچیده شد  
نیامدند و اگر کسی نزد ایشان معروض دارد بی مضائقه بیایند و آنچه را ایشان امضا گذارند  
احدی تردیدی نکند شاهزاده گفت البته اگر بیایند و یک بار هم با این حضرت پادشاهی  
ملاقات کنند اولی و سبب باشد اینک شما بیالاه خانه مقرر ملاقات در مخصوص شود  
کنید: من نیز بمحضرشاهی مردم لاجرم هر سه بیالاه خانه تلگرافخانه مذکور رفتند و صرف نایار کرد  
ملاقات با ایشان گفت از من دیگری نشوید هر کس تکلیف خود را بهتر میداند شما تکلیفی دارید و  
تکلیفی دیگر و مقداری مکالمات متفرقه کردند و پاسی از شب گذشته نایب السلطنه هر سه  
طلبید و تا ساعت پنج از شب گذشته صحبت داشتند و مقداری از آیات خلافت  
بدیعه خوانده شد و نایب السلطنه گفت بروید بیالاه خانه و شور و فتنه کنید و هر سه باز در  
بالا خانه مشورت کردند ملاقات گفت آقا حکما باید بیایند و آلا بر اجاب صدمه بسیار دارد  
بیاید تا میرزا ابو الفضل هم گفت اگر چه عمداً این گروه محل اعتبار و اطمینان نیست ولی چون  
غریب اندیشه و اضطراب و بیم عظیم اند اگر ایشان نیایند احتمال وقوع بیایات و مخاطرات  
است و علی اصباح شاهزاده هر سه را طلبیده پرسید که نتیجه مشورت چه شد هر سه  
گفتند اگر بیاید بهتر است و شاهزاده بملاقات گفت پس بروید و بیاید و اجواب داد که  
بسخن من اعتنا نخواهد کرد شاهزاده از میرزا ابو الفضل خواست و او نیز جواب گفت که

کنند

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸م

سلطان

آخوند باو گفت مکتوب نزد آقا فرستادم و هنوز جوابی نرسیده که بدانم در طهران بنشیند یا نه تا شب  
گفت ای حاجی ملا علی کبر آفرین مرجمانم آفرین ثم مرجمانم و باو اراد می داده گفت بنحانه خود برید ولی  
همه روز در وقت عصر بنیجا بیاید و آخوند نزد اجناب رفته مقدماتی صحبت نموده بنحانه خود رفت  
در قعه دیگر باقیات سید مهدی عرض نمود جواب رسید که شب در خانه شما ملاقات شده فراری  
میدیم و در همان روز شیخ ابوالقاسم عطار که عاقله مشکین قلم را از صفهان بکار رسانده را  
کرده طهران وارد شد و با اجناب طهران معاشر بود در معبر کربلایی محمد نزار منافق مذکور و علما  
دولتی میگذاشت او را دیده گرفته نزد نائب السلطنه حاضر کردند او را مخاطب داشته پرسید  
شیخ ابوالقاسم تویی گفت بل پرسید که چارنی گفت بزیارت پرسید چه دیدی گفت آنچه  
آرزو داشتم و خواستم پرسید دلیل جهانت چه دارند گفت نیش آفتاب بسیار است  
شاهزاده خنیدید و گفت او را هم نزد رفقایش ببرید و حاجی آخوند وقت عصر نزد شاهزاده  
پنجم فرستاد جواب داد که اسرور کار دارم و ملاقات ممکن نیست باشد بعصر فریاد آخوند نزد  
اجناب رفته مقدماتی جوابی احوال شد آنگاه مرحمت بنحانه خود نمود و ساعتی از شب گذشته  
آن سید مهدی با تجار رفته از تمامت احوال و واقعات استحضار یافت و حاجی آخوند گفت برای ر  
نزد نائب السلطنه حاضر و مشرب برای همین آمدم آخوند گفت بعهد و خط این گروه اعتمادی است  
او گفت من میدانم معذالک بروم آخوند گفت اولی آنکه با اجناب شکر کنم مباد او همی دارد  
دو باره من مستحافی گویند او گفت بر شما عرض نیست و من خود میل و رضا میبرم و جماع اجناب  
شور بیرون از مصالح وقت میباشد آخوند گفت بایک یک مشورت میکنم و روزی بعد با اجناب  
مشورت نمود برخی تصویب کردند و جمعی گفتند اسرار این واقعه بر ما مستور و صورت چهل و یکم بر بکار

در...

سال ۱۳۰۰ هجری  
۲۹۶  
سال چهل و نهم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

حضور شدیم تا بر ما معلوم کرد که جناب فساد و نزاع نداریم و شاهزاده محمد و توصیف بسیار از این گفته کرده  
گفت سخن و فاجرت شما در این نظر می باشد پس از احوال از من پرسید جناب ابی سؤالات بسیار  
کرد و آن سید همی بارتیت مصالح وقت بر بنوبت مطلب جواب گفت و سخن بجای می نمود  
که آن سید همی حدیث خواند نایب سلطه گفت مگر شما با حدیث ما عقیده دارید و او گفت تنها  
بقرآن و احادیث عقاید داریم بلکه جان در راه آنها فدا میکنیم و حامل دعای قرآن هستیم و علمای  
که ایمان باصول دین است اجباری و عقیدی میدهند و تمام همشان در فروع احکامی است که بیدلیل  
و فائده استنباط کرده در کتب فقهیه انباشتند و خود با آنها عمل نمیکند و بغاوتین مجبوله سیر  
دست تطاول باموال و عیال مردم دراز می نمایند و با حدیث حق سوال و با درخواست از عیال  
و اعمال خود میدهند و بعد از آن شایسته از چهار آیه نور عظام در قرآن و اخبار خود مشهور است  
شاهزاده گفت امروز بیدار آن سید صادق رفتم پرسید با بابتیه چه کردید گفتم چند تنی را گرفتم  
گفت آنچه است بیاید فعلاً بیایند آن سید همی گفت شما ایشان را از همه مردم بهتر  
میشناسید چرا ما ایند وجه حکمی شان را تحمل میکنید گفت ما چاره چه دولت دشمنی اعظم  
از آنان ندارد ولی از آغاز تسلط و نفوذ یافتند و اکنون چاره نیست و زشتی است  
و سخگ گذشته از شب صحبت بطول انجامید و بعد از صرف شام شاهزاده بعد از شقیان سرب  
گفت خودت فانوس کشیده جناب آثار با حاجی ملا علی کبر نمبر شان برسان و آن سید  
همی گفت امشب وقت گذشت اولی اینکه همین جا بنقشه کنیم شاهزاده گفت چون  
همه دوستان شما منتظر و مضطرب اند بهتر اینکه بروید آخوند گفت پس خود حامل فانوس  
میشویم و در ترتیب رخصت نمیشند شاهزاده گفت چون قراول دوره بدون اسم شب بعد از



سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸م

ملاحظه آقا میرزا ابوالفضل بانیذ تا فرود اطلاق شود و صبح فردا پسین پیام کرد که امروز از عینت است و این سخن  
بگن میروند و بعد از دو روز خواهند آمد و معذرت بسیار است گفت چون حاج ملا علی و آقا سید  
اصرار دارند ادلی نیست که چندی در اینجا باشید و توشش کنید آقا سید مهدی گفت اگر سلطان  
نبودیم چرا اینجا میآیدیم غیب ما آسوده است چه اگر بکشند شمشیر فی سبیل اللہیم و اگر نشند  
از ما سوزی چشم پوشیده راضی بقضاء است شمیم بلاش با جان خریدار و غذا کردن جان موجب  
محبوب میدانیم نه از بستن محزون و نه از رستن سرور میثوم این سراد آن شمشیر شما ما ضمیم  
در دادن و شما قورید در گرفتن آنچه مصلحت مملکت خود میداند معمول دارد نایب السلطنه چون  
این بشنید گفت همان است که مکرر اظهار داشتیم دولت ابدانجبال تفرض شما نیست اینهم  
رای سینه سخنهاى ملا ما است و شاهزاده بطبقه پایین رفته بوی نظام و غیره گفت <sup>طائفه</sup> الله سن  
شناقتم برک ازین جماعت ندیدم و شنیدم گویا جان در نزدشان بقدر خردلی قیمت نداشت  
در آن اثنا میرزا عبدالوهاب جان نصیر الدوله و آقا علی امین حضور آمدند شاهزاده همین حکایت  
برایشان اظهار داشته چنین گفت چه کنم که دولت قدریشناسد خدمتی کردم که کس تا بجا  
کرد این شخص ثانی رئیس این طائفه است که باید سیر بدست آورد و اگر دولت بکند که در خرج  
بیکر و قیرغیشد و تا جس دولت است احدی از اینگونه جبارت اقدام برخلافی نمیکند دانان  
بیز تو صیف بنجید همی از خدا باش نمودند و روزی دیگر کس فرستاد میرزا ابراهیم خان  
میرزا ابوالحسن خان بلخی را که یکی از پیشقدمان مخصوص دی بود و حاضر کردند و از او پرسیدند  
آیا تو هم ازین طائفه با بیهستی جواب گفت با بی نمیشناسم و اطلاعی ندارم شاهزاده  
دستور داد که خدا یعنی کر بلائی محمد بزاز مذکور حاضر شد و از او استفسار احوال میرزا ابراهیم

سال پنجم و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸

و در آغاز بدستور وی ملا محمد رضا حاضر کردند و نشست و از او سؤالات بسیاری نمودند و جواب  
 طبیعت می بود بصراحت بیان هر یک جواب داد سخنش بدینجا رسید که جمال بهی در مدت چهار  
 ساعت هزار بیت آیات مانند قرآن از لسان و قلم معجز بیاشس صادر نمایند و معتقد الدوله بانها  
 غرور علم و جاه و مال و نسب و نوح و نیکو دستها سخن ملا محمد رضا را چند بار تکرار کرد که در چهار  
 ساعت هزار بیت آیات مثل قرآن از لسان و قلم معجز بیان خود نازل نمایند و در این موقع  
 آقا میرزا ابوالفضل را وارد ساختند نشست و شروع سخن کرده خطبات معتقد الدوله نموده گفت  
 آیا تعجب حضرت نواب و الا شاهراد کبیر از حدیث این محقق است که کلام خدا را عبادت  
 و نشان و شاهد و بیانی است که آنرا از کلام خلق متمایز سازد و جدا نماید در هر کلام که بگفت  
 و اثر و خاصیت و ثمرش ابد شود و لو یک سطر باشد حجت است و اگر آنفلاست را بگفتند  
 باشد و لو هر قدر فصیح و بلیغ و بدیع و اسلوب طبع باشد و خواه بر سر شتی از لسان و قلم جاری  
 و یا بتانی و تفکر صد در یابد معتقد الدوله گفت بی صحیح است و شما کلام خدا را از کلام بشر  
 عدلت تمیز میدید و جدا میکنید میرزا ابوالفضل گفت حسب قانون مناظره ایضاح و بیان  
 اینست بر حضرت اجل اشرف میباشد زیرا حضرت رسول بوحی رب العزة چنین فرمود ان  
 کنتم فی رب ما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداکم من دون الله ان کنتم من  
 و با اینکه شهادت کلمه من دون الله مفهومی معلوم است که مراد از شهدا کیمت و مقصود  
 از ماثلت چیست بمحض حضرت و الا عرضه داشته می رسم که اگر مقصود ماثلت و ماثلت است  
 در شئون کلام عربی میباشد که فی مثل او آخر کلام بواو و نون مانند یعلون و یا نون  
 مانند صدیقین و الف تویسی در حالت غضب مانند بصیرا و امثال ذالک تمام شود

کتاب

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸م

اکل و شرب چای را وصف کرد معتمد الدوله پرسید آیا مردم عکلا اعتقاد اجرام مینمایند و شیخ  
 شرحی در کیفیت خضوع و خشوع و ولات و حکام و ارکان حکومت و قاضی و مفتی و معاریف عکلا  
 نسبت غصن عظم بیان داشته گفت در رشته اتفاقا یکبار غصن عظم از شیر علیا غنم بنایت  
 چمال اسی نموده سافت قرب نیم فرسخ تا قصر بهی پیاده طی مینماید و پاشای معظم دارکان محترم  
 و علی می محمد و بزرگان بلد نیز در عین گرمی هوا با اتفاق ایشان پیاده بهی میروند و باداب  
 لا یوصف بمحضراهی شرف بگویند و خوشتر از سابق و مستحق درک حضور محترم میباشند و از  
 سخنان شیخ نهایت حصار حضور معتمد الدوله عزیز حیرت و تعجب شدند و مجلس سکوت  
 عینی فرا گرفت و میرزا ابوالفضل بیانی در باب حجیت قدرت و نفوذ مظهر الهیه نمود و معتمد الدوله  
 بالحنی اینجمله تعجب و غضب سم همان بهی را برده پرسید آیا ایشان حجت عصرند نیز یا پرسید  
 که اگر ایشان نباشند پس حجت عصر کجاست و حدیث ما ثور لولا ان حجت الارض بالهار  
 تواند معتمد الدوله گفت علی حجت اند میرزا گفت علماء در شعب عقیدت و مدارک و دینیه  
 اختلاف است و هیچیک مدعی مقام الهام و قانمیت نیستند و در حجت عصر اختلاف نقد و ثبات  
 و مقام الهام و نبوت مرئوسین است باید و من خود یکی از علماء زمان هستم و معتمد الدوله و نائب السلطنه  
 هر دو تصدیق و اعتراف بمقامات علمیه اش نمودند و میرزا در خصوص عقیده عامه بحیات محمد  
 احسن دانش در شهر جا بجا و غیره بط مقال داده آنرا مخالف رای حکما و عقلا بیان کرده و معتمد  
 خود تا لیفات و جزایا داشته توانست بشیری موهم نمک جوید لاجرم مسئله خام آیین  
 و معجزات و نیز علامات ظهور قائم نمک کرده موضوع سخن تغییر داد و میرزا تا مات امورند کورا  
 حل کرده جوابهای متفنن و مسکت داده و شمه از الواح اسی نمادزه در حق خود را خواند و معتمد الدوله

سخن

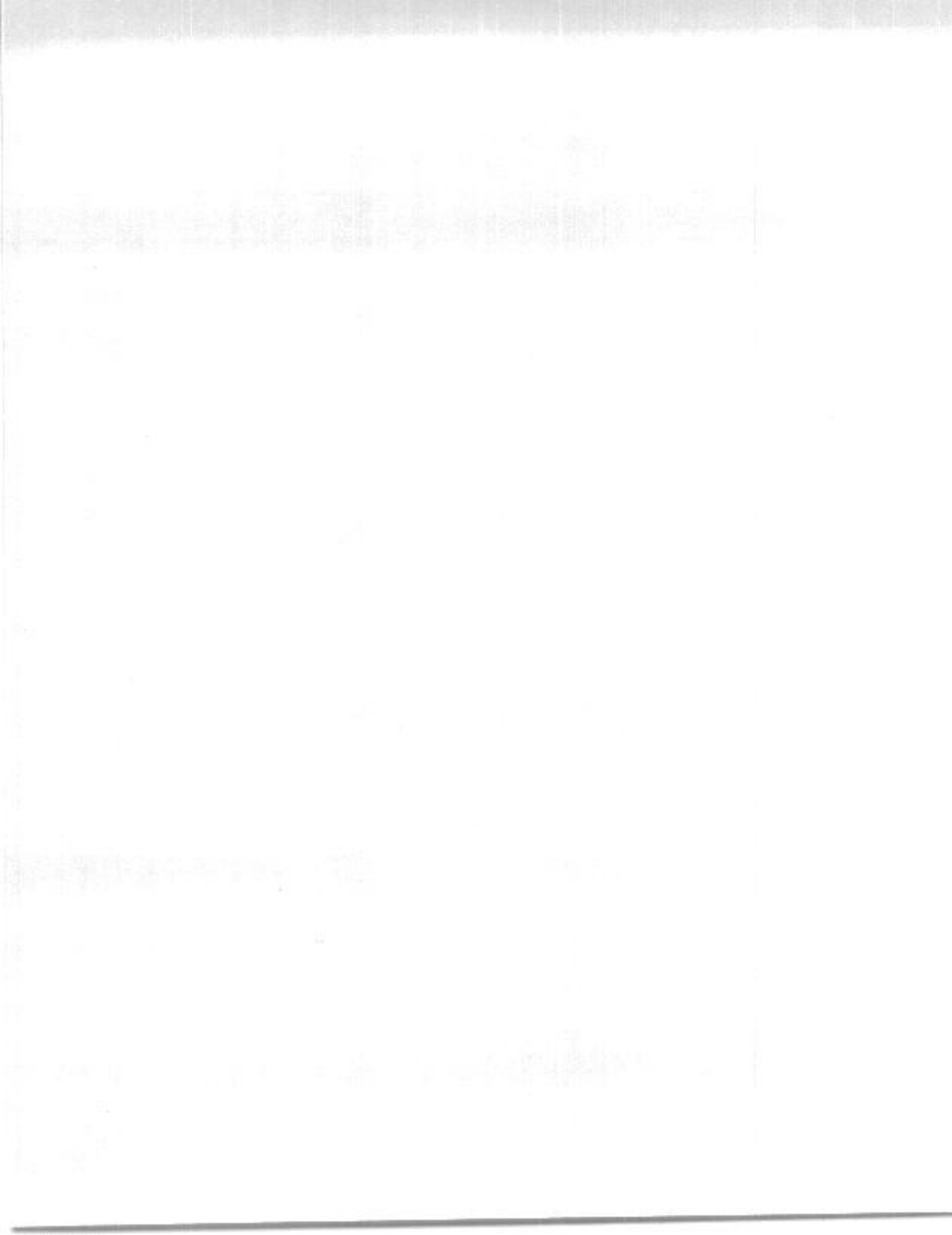
سال چهارم و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۱۸

و شهادت فاسق فاجر در حق دیگری سموع نیت تا چه نسبت بطور آهسته و موعود جمیع کتب صحیف  
 و زیر صدائیه و این بیان حکم نزل صافحه داشت جمیع خاموش و ده پوشش ساخت در درجه فریاد  
 آثار سخط و غضب نمودار گشت چنانکه از جای بر چانه بی اختیار در تالار قدم زد و نائب السلطنه نیز  
 برای اطفا فتنه برخواستند با همین دسائیرین فتنه و بیزاری ابو افضل با غرض و شرح ابو انیس  
 نیز بغیر خود عودت کردند و فریاد میرزا معتدله دولت اعتماد بعبادت داشتند اوقات با هم  
 داشت و در مقرهای حکمرانیش با اتفاق افتاد که چون بنخواست مشول با قلم صلوة فریضه شود کما  
 حکومتی مقصری را حاضر کردند و او را بقتل داده مشول بنما شد و محکوم را در حضورش سر بریدند  
 در حالیکه ادعیه در عقب نماز میخواند سر برزدش آوردند و گاهی چون از او پرسیدند که مقصرا  
 چه نوع بقتل برسانند سر برزند یا طاب بنمازند یا شکم پاره کنند استخاره می نمود و هر نوع  
 که خوب می آمد جاری میکرد و با در شاه اشتغال بنماز با شماره حکم قتل میداد و حمام بستند  
 دیگران نیز در اجراء احوال قسوت نادر نظیر بودند و با بطله بد نظیرین مناظره و مجامع اکابر ازاد  
 و اعظم ارکان دولت با مجوسین مذکور روز و شب مستتر شد و خیر او مجلس غنی بطلب مجوسه و  
 خوارق عادات گردید و اجاب قزاق معجزات را با دله منقوله زر کتب مقدسه رد کردند و حجه قریه  
 کتاب معجزه عموییه را قیام و استقامت و نفوذ امر و شریعت و تربیت شمرند و ملا محمد ضابط  
 شد که آنان متحد و در تعیین معجزه متفق شوند و ملگرافا یا کتبنا از محضر ابی بجا آیند و اگر انجام  
 نپذیرفت او از اعتقاد خود بر گردد و او را بقتل آرند و نائب السلطنه الترام طارضا را برای  
 بیزاری ابو افضل گفته رای او را خواست و او جواب گفت که با چنین الترام و عقیده طارضا  
 برای چه مسامحه مینماید و یکی از مجلس مناظره در حجره مذکوره خانه نائب السلطنه که مقصرا

ابو افضل





سال چهل و یکم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

تغییر و تبدل داد و هر قدر اجباب اصرار کردند که آنچه ما میگوییم بنویس جواب گفت آنچه نوشتم  
عین گفته شاهین مصباح میباشد و صورت مکالمات پای عکس حسابانده نزد شاه  
و در همان روز حکم شد که تمامت مظلومین بانبار بیزند ولی برای اینکه آن سید صادق  
مذکور در گذشت در آن روز بیزند و کیفیت وفات ناگهانی وی چنین شد که در پنجم ربیع الثانی  
احترافی در قلبش پیدا گشته بگری کرد و روزی بعد صرفت نزل نموده مرض نفرس  
در پامان ظهور نمود و روز دوازدهم بدماغ صعد و کرده تولید خوف بیم گردید و پوسته فریاد بر  
میگفت ایوای بابیان مرگشتند ایوای قطعه قطعه ام نمودند و عریفه نزد نائب السلطنه  
فرستاد که اینظالعه قصد تنزل مراد دارند و شاهزاده چند دسته مستقیمین نظامی برای  
حفظ وی روانه و نامور کرد و در شانزدهم نفرس متحول بشفا فلوس گردیده ازین جهان  
در گذشت حسب امر دولت سه شبانه روز دکان و بازار شهر را بسته مراسم عزاداری  
بجای آوردند و روز بیستم جنازه را از محله سنگلج که خانه اش بود حمل کرده در حالیکه راه  
پراز کل و بیرون شهر پراز برف بود اغلب علما و افراد تجار اطراف عیاری پزه زده گری  
از بیودر ابراند اشتند که بغت خوش در جلو جنازه نوحه گری کردند و بدین طریق با بقصه  
شاهزاده عظیم برده و فن کردند و روزی بعد از وفات سید صادق پنجاه تن فرزند  
فرز پوش نامور شدند آن بیت بیخ من اجباب مظلوم را در میان گرفته هر یک نفر  
دو تن فرزند از دو طرف پنجه در پنجه انداخته از منزل نائب السلطنه تا دم سبز میدان  
که بنابر شاهی است رسانند و در معبر گذرانیده تا شایان مجتمع بودند و حجاب  
همه در گمان داشتند که برای قتل میزند ولی پس از واقعه ناگهانی سید صادق

پیغمبر پسر پیغمبر باشد ناچار باید کند زبیر بخیر نمایم در انبار بسته کنده زبیر میباشند نه اسباب جهانی  
 و چون مأمورم معذورم و اگر شمارست میگویند و بخت خود را از حبس نجات دهید آقا سید مهدی  
 گفت چرا حضرت عیسی و امام حسین و امام موسی کاظم خود را از چنگ اعدا و حبس خلاص نکردند  
 و امثال شما همیشه مأمور و معذور بودید چه در کله چه در کمر بلا و غیر آنند آنچه کردید حسب امری بود که  
 از ما گرفتار خود داشتید پس حاجب الدوله بیوزباشی گفت شلاق را بیار و او آورده بدستش داد  
 قدری وزن نموده گفت این سبک است در دیوار و بیوزباشی گفت محکم نیز بنم حاجب تازیانه  
 بدست بیوزباشی داده رفت و بیوزباشی دستور داد صندلی آوردند خود نشست بدو تن  
 نریشان بنشیند گفت تازیانه برداشته بیایند و توجه باقا محمد جعفر شیرازی نموده گفت ای  
 بدگیش انبارهای صافان و پاکان نیست بلکه محل دزدان و فحاشان سفله و اوباش است  
 و نفراتان امرداد او را تازیانه بزنند و در سخت دل تمام فوت و شدت دیرا با تازیانه بزدن  
 گرفته و چون پایش بکنده درگزش در زنجیر بود و حرکت نمیتوانست سرخوش روی کنده  
 گذارده تحمل و استقامت نمود چنانکه لب تکیلم و تظلم نکشود تا فریب بیاورد تازیانه زدند و  
 بیوزباشی متغیر شده سپند آساز جای حبت تازیانه از دست فرانس گرفتند آقا محمد  
 مخاطب ساخته گفت ای بابی پوست کلفت استقامت بمن میفروشی حال بر تو معلوم  
 میدارم و با تمام قوتش قریب سیصد تازیانه بر پشت آن مظلوم غریب نواخت و صدائی از او  
 نشنید دستش از کار افتاد و دومی بیایسد پس خطاب بنما و حسین و باغ کرده گفت چون  
 خانه شما اینجا است البته غذای اصلی شما هم شلاق میباشد ایفراتان بزنید و قریب  
 چهارصد تازیانه بنوع مذکور بر او وارد آوردند و صدائی از او نشنیدند باز بیوزباشی بخشم آمد و

بادش

سال ۱۳۰۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری

۲۱۸

زنجیر سبک در راه لازم است ولی علت و سبب فتنه و آشوب غریب جدیدی بود که در فتنه پنجم مذکور  
نمود و گمانیکه موجب همگامی و فساد مذکور شدند چون دیدند که دولت موافق رضایشان رفتار نکرد  
و از فوت آقا سید صادق نیز آتش کینه‌شان مشتعلتر شد نیز یکی بجای بردند که رعیت از دولت  
متفرود دولت را از ملت بدگمان نمایند و شبانه چند مکتوب در ب خانه های علما انداختند  
و ابلاغ کردند که فلان مبلغ از نفوذ برای جهاد فی سبیل الله لازم است باید مبلغ مذکور را فردا در  
مکان گذارید یا درین طریق بمصرف رسانیم و این مکتوب بدست نایب السلطنه رسید و جمعی از  
علما مان و فرمایشان را بیازاد فرستاد و استناد اسد الله آهنگر و آقا محمد کریم عطار را گرفته  
نزد او بردند از ایشان پرسید که این مکتوب خط کیمت و ایشان سوگند یاد کردند که ما ابد  
اطلاعی از مکتوب امور مذکور نداریم و بعد از تهدیدات بسیار ایشان را بانبار انداخت و  
عباسعلی خان سرتیب بانبار درآمده آند در اینکجه گرفته صاحب خطوط را مطالبه کرد و فرست  
اسا که قریب پانصد نفر بود با عکسهای که از صد و پنجاه آقا میرزا ابوالفضل گرفته بودند نشان داده  
گفتند باید همه را با هم در رسم بیان کنیم و بدست دهید و ایشان بعضی را منکر شده برخی را  
باجمال و ابهام گفتند آنگاه صورت اسما و عکسها را نزد آقا رضا بردند و سوال کردند او جواب  
گفت که تمامت این اشخاص بابی اند ولی در پای سماور و نزد قاپوچی پس عکس جمعیتی از  
نزد آقا سید مهدی برده گفتند اسما هر یک را در بالای عکسشان بنویسد و او جواب داد که  
این عمل مخالف ادب و احترام است و من نخواهم کرد و نام هر یک بیان نمود و چون عکس خودش  
رسید بنویسید کرد و عباسعلی خان سبب پرسید و او جواب گفت که خودم هستم آنگاه از  
عکسهای متعلق با جناب طهران پرسید و او جواب که من اهل این شهر نیستم و این اشخاص

بنام



سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸

در طهران غوغا و بهمه بر پا بود چه عمال اداره نظیسه و غلامان حکومتی پی دستگیری بنطاقه برسوجو باو پویا شدند تا هر که را یابند گرفتار نمایند دوران احوال مسعود میرزا ظل السلطان که بنوع مذکور شاهزاده اکبر و در درجه اولی تنفذه مقدر و حکمران چندین ایالت مملکت بود در شورای دولتی چنین اظهار داشت که علی القطع بعین بیان دشمن شاه هستند بلکه آنکسانی دشمن شاهند که متعرض ایشان میشوند و من تحقیق رساندم که اینگونه مردمی ستماش و مظلوم میباشند و ابداً سرکاری با امور دولتی ندارند و خود بجزور شاه چند بار عرض نموده که اذیت بنطاقه ابداً موافق مصالح دولت و مملکت نیست و من در صفهان بتحریک میرزا حسین امام جمعه سه تن از ایشان را کشتم و با اینکه خودم تقصیر کار نبودم تمام ملک شد و ضرر خسارت کلی بمن رسید و اهل اصفهان بر من شوریدند بنوعی که جانم بمعرض رسید و امام جمعه خود بدترین مرض سخت ترین الم از جهان رفت اولی اینکه دولت ایشان را بجانان واکدارد اگر فی الحقیقه براه ضلالت و باطل اند از میان رفته نیست میشوند و اگر بجایه حق و صوابند مخالفت و معاضت رود است و گذشته ازین امور الحال در این شهر مانی نیگیرند بلکه هر که را صاحب مال و ثروت می بینند اخذ مینمایند و این اعمال موجب قناعت و عینت بیچاره است و بنام علی هدایت حکم نموده که دیگر متعرض این بنطاقه نشوند و آنقدر که گرفته اند بس است ولی اظهار و هر از ظل السلطان و صدور امر شاهی موجب مضادات نایب السلطنه گردید و همت برادانه حبس مجوسین نهاد و نیز از جمله اموریکه سبب فتنه متعرض دولت نسبت باجباب گشت واقعه هلاک سلطان محمد مراد میرزا احسام السلطنه مذکور بود و او برای مغلوبیتش در مقابل ادله و براینی که میرزا ابوالفضل و غیره در مجمع محضر نایب السلطنه اقامه کردند و سخنانی که از ملازما شنید بغایت حقد و کینه برافروخته در شورای دولتی بمقابل اظهار است ظل السلطان

کتاب

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۲۰۰ هـ ق

۱۸ م

از آنجا بيشه خراسان فرستادند و مجلس عزاداری و سوگواری در مسجد شاه گداشته شد و سه روز همه  
وزراء و امراء و علمای و عظام حاضر شده صرف قهوه و قلیان و ناهار نمودند و در روز سوم ظل السلطان  
از طرف شاه رفته مجلس برچید و با جمله چند روز بعد از فوت او استناد میدهند و آنرا محمد کریم بدخات  
دوساطت و شفاعت حاجی ملاباشی مرخص و آزاد شدند و باقی محبوسین مذکور در انبار باقی ماندند  
و عده از سوان بهائیات دلیر که در طول مدت حبس مظلومان همت بر رساندن خوراک و پوشاک  
و نقدیه و اخبار و غیره گماشته سعی در استخلاصشان همی نمودند بقوت و همت تمام اقدامات  
خود را ادامه دادند و آنان مادر زوجه حاجی ملاعلی کبر و نیز خواهرش زوجه استاد محمد علی مهم  
مادر آقا محمد کریم عطار (ده پد) و زوجه آقا محمد علی برادر حاجی ملاعلی کبر و خاله آقا محمد صدقदार  
صاحب دیوان و زوجه آقا میرزا محمد علی و زوجه آقا ملا محمد عطار و غیره بودند و در ایمان خدا  
و اندامات مادر آقا محمد کریم که مخصوصا برای استخلاص آقا سید مهدی بکار برد اعتبار داشت  
و با وجود کسرتن و تنگف بنیه در خالی که تازه در دستر تجاری برخواست محرک سائرسوان همی شد  
و آنرا با خود بانیجا و آنجا برد و مکررا بسفارت انگلیس رفته سفیر را برای استخلاص آقا سید  
برانگیختند و نیز عریضه شاه همی دادند و بدیوانخانه عدلیه پی در پی تقلم کردند و بالاخره در نوم  
بیت چهارم جمادی الاولی هنگامیکه شاه بیدر قه ظل السلطان ناقصه عبید اعظم رفت چون  
مرحبت بشهر مینموده تن از زبان مذکور در معبر کوکبه شاهی استنادند و همچنین مکتب شاه نزدیک  
رسید خواهر حاجی ملاعلی کبر عریضه سردست بلند کرده نزدیک فرآشان سواره جلوسه شاست  
و هر قدر سعی کردند که او را دور کنند نتوانستند و چون چند برادران خود خسته و پولیس رسیدند  
و اصرار کردند که بکناری رود و میسر نشد حاجت با پشت کناره شدت زدند و چادرش را در

دادها



سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸ م

و فراتر از آن و غلامان قصدشان را نداشتند متعزمن شدند و چون مکتبش را رسید عطفه عرض را  
 بیرون آورده تقدیم کردند شاه را از این جبارت و تدبیرش بسیار خوش آمده با قادیانی ابدار  
 عراضه این دور را بیار و دستبرد داد که در شهر جواب بگیند و آنروز در شهر نیزه آقا دانی نیکو رفتند  
 شاه و بنایب السلطنه دستخط کرد که پدر ایشان را مرض نماید و طفلان مذکور با قادیانی التماس  
 کرده گفتند که شاه چند بار دستخط نمود ولی نائب السلطنه مرضی نکرد و لاجرم آقا دانی خود دستخط  
 نزد نائب السلطنه فرستاده اظهار داشت که شاه مرا مامور نمود که این دو نفر را مرض کنی پس نزد  
 نائب السلطنه بنبار فرستاده و آنروز حاضر کردند و ایشان گفت بد بگوئید تا شمار مرضی کنیم  
 جواب گفتند که ما در روز اول گفتیم که شخصاً بگوئیم ولی بر هر که کذاب و ظالم است و هر که حلال  
 خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد لعنت بلکه صد هزار لعنت باد نائب السلطنه گفت این  
 نزد بر نزد من نفروش نمیرود نصیر الدوله حاضر بود گفت ایحضرت وانا دیگر جایی سخن باقی  
 نگذاشته شاهزاده گفت شما لعنت نیستند اینها حلال و حرام این شخص حلال و حرام  
 خدا میداند و صادق و مظلومش میخواهند شهیدی حسین گفت اگر این سخن درست است  
 دیگر چه عراضی دارید و اگر کذب است ما بر هر که دروغ بگوئیم لعن کردیم نائب السلطنه گفت  
 یک نفر از ایشان هر دو را نزد میرزا عبدالرحیم امام جماعت مدرس مرحوم محمد حسین خان مروری بود  
 تا فتوی و حکم بیارند و هر دو نزد ملای مذکور همان کلمات را تکرار نمودند و او عرضیه شاه  
 نوشت که این دو نفر باقی نیستند و فراتر از آن با عرضیه طابعشرت آباد نزد آقا دانی  
 برد و او شاه رساند و حکم مرضی هر دو صادر شد و بدین طریق آن دو تن در نذر بست و بنام  
 جمادی الثانیته وارد خانه خود شدند و مدت حبسشان سه ماه و یک روز بطول آنجا

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری  
سال چهل و یکم

۱۱۸

داده بشیرالدوله وزیر اعظم عدلیه کمر آداد خواهی و شکایت برزند روزی بمظلم در دیوانخانه  
عدلیه رفتند بشیرالدوله پرسید شما کیستید جواب گفتند ما زندهای بابی ما هستیم بشیرالدوله  
شما خود در عریضه نوشتید که شوهران ما از بنطافه بستند و حال اقرار نمایند و من شاید برای شما  
اندام نافعیم و لکن بجائی دیگر اینکه اعتراف اقرار نکنید چه که مصلحت شما نیست و روزی روز  
میرزا زین العابدین جراح بدرب انبار رفت تا میرزا را ملاقات نماید و مستحظین مانع شدند و او صبر کرد  
تا وقت خوبی چند بر او نواختند و روزی بعد نزد بشیرالدوله رفته نظلم نمود بشیرالدوله جواب داد که من  
نبواب و الانائب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ عرض کردم ایشان وعده فرمودند که ملا محمد و میرزا  
زین العابدین را در حبس نگه دارند و بیست و ششم حبس است السلطنه ملا محمد و میرزا زین العابدین  
خواستند نهایت بغیر روند گفت شما خصمید اما باید درین شهر نمانید در بکآن و حجره شما  
هم که مهر کرده اند مازند که بار کنید و آمد پس از چهار ماه آلا دور که در حبس بسر بردند مرا  
بخانه خود نمودند و باقی در حبس بودند تا آنکه در روز دوشنبه پنجم شعبان شاه بزم مشهده از طهران  
خارج شد و نور باشی ابراهیم مستحظ انبار ملا محمد رضا را بهانه اینکه با سایر مجوسین مکالمه کرد و  
سیصد تریانه بر بدن زد و او با وجود کبر تن و ضعف جنبه نظلم بلکه کلام نکرد و میرزا زین العابدین  
قوی را قریب صد تریانه فوجت او نیز لب گشود و آقا شیخ ابوالقاسم را نیز چند تریانه زد و  
مقداری بغیر روند کرده رفت و از آنسو پدر میرزا مرصی شیخ سده است اعمی را که خواجه بود و  
برای بیان مسائل فتواییه شرعیه در حرم شاهی راه داشت و اسطه فرار داده توسط یکی از حرم  
چهار عریضه بحضور شاه رساند و شاه بنائب السلطنه دستخط کرد که ایچوان قوی را مرخص نمایند و  
دستخط را نائب السلطنه بتعلیل و تسامح بی اثر گذاشت و در دستخط چهارم شاه چنین نوشت